

احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود
مفتوح گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از اجزاء است در تقرنار خود این است
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند فخر تقيين ان يا اولي الابصار ثم تتقون.

الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

في ان لا يجوز لاجد ان يمنع احدا اذا اراد ان يستجير بتلك البقاع مختص اين
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعده مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او
مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جانا باشد در مقعده خود هم اگر پناه
برد و او را پناه میدهد مثلا اگر کسی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد با هم پناه بیان
منظاهر پناه داده میشود اجلا لا للتعذر و جل في ذلك الدين انه خير مجير و نصير

الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

في ذكر بيت الحرام مختص اين باب آنکه لم يزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا يزال
مخزاه بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل
طواف طائفه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در
این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم يزل و لا يزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افقه
نظاهاست که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر
بمالانسانیه مقاعده بیت متغیر گردد و یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور
مشیت است بالنسبه بظهور بعد و الا بعينه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز
همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من بطرفه التداست

که بعینه بیت من انراست که بعینه همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است
 در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین با آن را
 بر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماس برگردد و تراب آن
 اکیر گردد و ما آن عطر احر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع
 صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود از نشئون
 دیگر که امروز در بین اولو الصنایع ظاهر است و در ارض قاصد مسجدی هست که در
 وسط آن بنای شمال کعبه شده و وضع این نشده الا آنکه قبل از ظهور امراته در ارتفاع
 بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موبست التی از برای
 آن ارض طوبی لمن یدکراته علیه فانما ذکرته الله علیه لمن قدر فیه کذکک یحزنی
 الله المحسنین و یدکراته من یدکره ولو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر بیت
 نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تحلیل و
 تحمید و تجیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاہر آن نظر نموده که در وقت ظهور من نظره
 از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هشتاد سال
 قبل از حج فرمود و هیچ حولی نمیگردد الا آنکه هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
 ولی از طور محقق بیت بسین چند رگه نشسته و هنوز یکت نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
 اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین با هست که او آنها مؤمنین من نظره الله
 هستند امروز مؤمنین بسیار عالمند با آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باد و اگر
 مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که کزوه بر
 احناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب با و کنند تا آنکه حد خود را شناخته

و در یوم ظهور او از او محبت نگردند این است شمه حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل
 پاین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صادر گردند در کور قرآن که شمه گرفته شد
 زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو
 است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه شمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که
 حین ظهور کل زمین بر آن جانی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
 امر نفس او در حین ظهور او الی مالا نحصایه طواف کنند ولی همان حرف شین که
 پائین پیاده به بیت او رفت حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشند
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده میکنند و در یوم
 اخذ نتیجه گویا بیت میگردند و مشهورش برایشان مراد الله در او امر او میشود قدری بخود
 آند امی اهل سیان و متعدد ظهور محقق بیت گردید که او مبانات میفرماید بخانقین
 حول بیت خود در بطون خود و میباید ایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید
 اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود سفر کرده دیدم که نفسی از جاک
 کلیه مینود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فغان آب از او مضایقه نمود
 دیکشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بو شهر تا مسقط که دو از ده روز طول
 چون میسر نشد که آب بردارند بمذنی گذرانمیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا و دید که قلوب مومنین اقرب است بخداوند از بیت طین
 و تقرب جویند بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رتب بیت *الغین* باو در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل عزنی بیند و نرود در حین موت برین
 قبض روح میگردد که نومن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شئی در سبیل حج اجم از آن نیست
 که کتیب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند
 چه در سبیل که امری که اقبح از هر امری بود نرود حق و بهیض علی ایشان میشد نزاع حجاج
 بود بایکدیگر چه این امر در بر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه میت هزار است از مثل این مردم که در
 منزل او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شئی هست و کسی که فصل
 منزل او بابت میر باشد از اذن عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
 بنفس مؤمنی از ذوی القربا به خود عطا کند که معفو خواهد بود عند الله مقبول میگردد و حج
 او این امر شده الا آنکه در سبیل عزنی بر و اقد علی الله دارد نیاید زیرا که در بحر غیر از
 حزن تصور نمیکرد و اسباب مثل زخمیوان جمع نمود بلکه اگر حجاج هم منع رکوب
 بجزر نمایند در جایکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
 و الا اگر نباشد نظام عالم محتل میگردد و ابل بحر لابد بستند و باعمال خود متقرب
 الی الله و خداوند جز امید به نیکو کاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف
 فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
 دین خدا باشد و باهم بر خط محبت حرکت نمایند و الله یجزی المحسنین و لایق است
 بر سلطانیه که در ملک او حرم الله است بل بر هر صاحب علی لایق است که
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط
 آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو

عظیم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میگردد ولی این امر عام فریاد
 که کل بواند این نوع کسب خیر کنند که من طغیسه الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در
 آن ارض اسباب وصول خیر در رسیدن کتب در میان کل متداول باشد
 هاد الله زود در شرف هدایت مشرف میگردد و اگر نفسی بقدر تسع عشر شرآنی
 زود تر خیر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل تا علی الارض را
 مالک شود و در را خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نخورد سرایت
 بخدمت آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کل بسیل وصول از برای آن داشته باشد و
 الا امر وزیم چایاره است در نزد صاحبان حکم ولی چه شمر که مستضین را بسبب بر او
 نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
 گردد و بسبب از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد
 بسبب بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظری که در ملک ظاهر است و الله تعالی المستظین

الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول البیت لایحوز بیه ومن اراد ان یرفع بذات علیه ان یاخذ و لو لم یرض
 صاحب لان الله احق بملکة من عبده الذی بملکة ذات سنین

ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اخبار مالکیت نماید زیرا که مالک کلیشی با استقلال
 خداوند است و او است احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله
 اگر چه گروه دارد نسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که

راضی گردد بر آنچه خدا و او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار بکینت شیئی نرود و تواند کرد و آنست
 بحسب المیتین الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالثنا الذی لایری فی التعمیر من حرن و
 یؤتی بعد وفوده اربعة اشغال من ذهب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث و
 الرابع من البیت لیقتسم علی انفسهم ولا یحیل لحم ان یسئلوا عن ذلک الا ان یؤتی
 من یفده علیهم وبعثی عن المملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعن سیرق فی الطریق
 وعن لایقدر یلخص این باب اگر امر صحیح شده الا آنکه مرتبین بسوی او در سبیل او سئلند و شونه
 برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بتنا تا آنکه محزون نگرددند در سبیل او و
 بر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا او که بر او صعب نیاید و فود بر آن و خریدن از
 برای میت نهی شده تا آنکه کل در صین ظهور حق نبفت فائز گردند بطنای رتب خود و در
 صین بطون فائز گردند بجل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید بهیچند رک
 و افد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و زور بر خداست که جزا
 او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا آنکه
 بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سگان ارض بیت خود را و مقربین آن محل
 عزرا که در هر حال حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست
 و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نگیرد و اذن
 فرموده و افدین را که چهار اشغال ذهب بیانی که هر اشغال نوزده نخود است بر نوزده نیت
 که در حول بیت برسد از خود ساکنند عطا شود که کل با مر قائم بر رکن تسبیح قائم باشد که
 بدل بر بطور نقطه بسیار گردد و ایشان را امر فرموده که بر و افدین بیت الله کمال

عزت را مرعی داشته و سوال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین تکلیف خود
 عمل نموده که اقرب بفرز و علو است و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سه
 تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشت و بر سر راهی نامورده که در نسخه عربی ذکر
 شده در سائر مرفوعه ملوث که در رکن اول مفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در
 رابع قرمز و ششونات مجبور به معنی که باون عز و افدین و عزایشان است در اسباب نام
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر تقابله در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از
 برای استعداد یوم ظهور منطفی سه است که همین ظهور در جاجیان محلی نیست الا بسو
 اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الا خط آن در خدام مقاعد واحد خد متی نیست
 الا خدمت او و بر هیچ شانی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد
 اگر کسی در کنگه و عنق از چهار شمال ذهب شده بر اشخاصی قدرت ندارند بر
 آن و بر مالیک خدام و صفار و من قلی فی البیسل از فضل و رحمت خود تا آنکه شرفی
 باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد سنندل اون بین الکاف
 و النون است لعل نفسی اخذ نماید در یوم ظهور سنندل او و در هر زمان از برای
 حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای اوست وضع بیت و حال آنکه
 بر او گذشت از لیل و نهار عدد و بیست واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
 و همان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر است او از یوم آدم گرفته تا امروز
 حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با مراد است که ماجراست

مر از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود میداند از اعلامی خلق گرفته تا اوست
 او را مثلاً اگر امت عیسی سجده نکردند از برای رسول خدا صلی او امری که از عیسی
 بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا صلی زیرا که بطور
 عیسی در زمان خود همان ظهور حقیت بوده و همچنین قبل از آنکه در آن زمان
 کن در بیچ شانی از برای بیچ شیئی شینیه نبوده و نیست الا آنکه همان شینیت از برای
 نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده دست و لم یزل خدا را یاد
 عابد است ولی خود مطلقاً نیگردد که اگر بشناسد او را بنگهد از کل خود منتفع میگردد
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که
 نشاخته چکودر نار حجاب مانده و همچنین قبل از او فرض کن و بعد بعد از آن نظر کن این
 است عزت الله که کل عبودیت از برای او منتخبرند اگر قبول کنند و حال آنکه
 قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر
 سه مالاخصایه بر حول بیت طواف کردند و در سه آخر واضع بیت خودیج رفتند که دیدند
 ما شاء الله از بیفرقه بیچ آمده ولی احدی او را نشاخته و او کل را شناخته که در قبض
 قول قبل او حرکت کرده و میکند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است
 که بعد بعثت واحد بر او گذشت که خداوند با و مباحات فرمود در طلاء اعلی با قطع
 او را اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
 در حق کل شده ولی کل خود را محجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کثافت
 شرح نوره یوسف کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
 واقف شدند و عمال آنکه تصور نمیکند که همین تشرافی که حال این همه صدق دارد

بهشت سال در بجزوه عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام نظر هر نبود ولی
 آن نص چون نظر بحجیت محبت نموده موقن شده و نظریه دیگری نکرده این است که بوم
 قیامت خداوند سئوال میفرماید از هر نفسی با آنچه فهم او است نه با تبع او نفسی را چه
 با نفسی صین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او نمیکنند این
 است که کل نفع بگفتند نه بغیره در نزد ظهور من مخلصیده الله اعلم علماء با ادنای خلق
 بمانند در حکم چه با آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محجب ماند این است که در ^{ظهور}
 بعضی با تبع بعضی داخل نارس میگردد و اگر هر نفس بقدر فهم خود عمل کند اقلًا اهل
 خلقت متغیر نمیگردند و نظریه عزائم نکنند بلکه نظر بمبایع عزائم نگزینند چنانچه آن نفس در
 صین ظهور نظر بحجیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران
 که نظر بر رفیق خود کردند محجب مانند و در آن سزا از حج واقعی که عرفان ندوات میت
 بوده محروم گشته و او که عارف باله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن
 حول مؤمن بوده با و و بر طائفین حول میت بعدم تصدیق بحق او حکم غیر حق بر ایشان
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف نبودند ولی نشینده
 و چون اعتنا نکرده محجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از
 ایمان محجب مانده که حج شانی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترجم بر خود کرده
 و بکث دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال وقت را کرده نمیدانی
 که ظهور است که اگر بدانی منتسای وقت را میکنی ولی بشانی ظاهر میشود که بتوانی یقین
 بحقیقت کرد که محبت بر تو و بر کل بالغ باشد والله خیر الحاکمین

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد یحفرن السرائر عند تسعة عشر مره لمن کین فی ثلث البلده
من نساثن منقض این باب انکه بر نسا ان ارض و قرب اداذن داده شده که در
لیل طواف نموده و در نزوسه از اربعه علیها تسعة عشر نشسته و پ تسبیح و تقدیس و تمجید
و توحید و تکبیر خدا مستند گشته و رجوع بنازل خود نموده و عظامی چهار مشال ذمب در
حق ایشان در غراست از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند بوفود بر میت و آنچه
مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر
نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
اد از هر طاعمی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را
که در حق ذریه خود با ممتحی حتی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اذن را
حب خود خوانده اغظان من طغیره الله و امر فرموده کل ذریات را با ابوبن و این
و اولوالقربایه خود بر شتون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غبار
بر قلوب ایشان غمشته لاجل اجلال والدین من طغیره الله و اولوالقربایه و کل
از برای یک نفس است که خلق میشوند و زرق داده میشوند و قبض روح میکنند و
زنده میشوند و اداست متعود لم یزل و لایزال در هر ظهوری با سمی ظاہر و در هر بطونی
در اوج عزتی محجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن
آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر
توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت الیه سم دلالت بر ذات احدس و صده
صده میکند و ما من آله الا الله و اما کل لظالمون
الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد المنصص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطیسره الله در او
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و بیست و پنجمین در نقطه بیان مندرحقیقت شود بوده و بیست
 و هفتد که توان ارتفاع داد امراتند را لایق بوده و بیست و چنانچه خواهد رسید بسوی که
 محل طین الله احمد در شرطی از شرط آن ارض اعظم تسرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد
 چنانچه الآن در مکة ظاهراست که خدا دل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده اعضا
 عشت بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که با عتاب بطور جسد او این نوع
 مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود ارضی
 اجساد ذاتیه مدله بر بکیر او و ارضی نفوس مدله بر توحید او و ارضی ارواح مدله بر تحمید او
 و ارضی افئده مدله بر تسبیح او که در اول نار مجتبت مشرق و در ثانی هوا و ولایت متفق
 و در ثالث ماه توحید متفق و در رابع تراب وجود متعالی گردد و آنه یسده کثرتی ثم یسده اظاظنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

منصص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدا با اسم حروف
 حتی منطیسره الله بنا کنند که بدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس
 و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن
 اسراف نبوده و نیست گو یا دیده میشود که بعد داسم ستغاث در آن مساجد نترنمای
 مرتفع آویخته که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده موسسین بنجد آبات
 او و نماز گزارده ولی بر تسبیح از آن روزی که همین حروف بر میگردد بسوی جیات
 دنیا که اقله مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نموده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند

کل بام احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با تکفانی که نسبت
 ایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرفوع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در آن
 حضور بوده و قایم آن را ثبت نموده که در مساجد عالی که از برای ایشان راضی نشده برداشته
 هم راضی نشده بلکه از این هم منزحل نموده تا آنکه واقع شده آنچه واقع شده این است که
 جمعی بر ایشان نباشد الآن هم همین حجت این مساجد برپا میشود و همین حجت از قبل برپا شده
 که اگر من بپر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلقت
 نظر بوجهی دلیل نکرده و از این حجت است که محتجب میگردند از حق نظر میکنند می بینند
 خلق کثیر صحیح میروند ولی نظر میکنند که این همه در خلق چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه جمعی
 راضی این بر شققت در سبیل میشوند ولی چون مایه افکار شده لایشر میکنند و حال آنکه کل این
 همه خلق اعمالشان بواسطه ولقت علی الناس حج البیت است و همان کلمه در
 یوم ظهور من طغیسه التمسست و امر و نهست و در صین نزول فرمان بوده ولی چون
 می بیند در آن امر خود تسری ندارند این است که محتجب میمانند از سبب امر و بعد که
 از برای خود قرین مسم میسرسانند و مایه افکار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امر و دیگر کند
 در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجت
 است و همین قسم محتجب مانده اند همچون در منبرانی که از بحر حجیت کتاب الله منقب شده
 میسر میکنند و از نفس بر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بگری اذ

لایری فی آلاء الله ذکلت رب العالمین
 ای باب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السین والشور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل زمین را با مرخود و از نظور بیان قرار داده
 عدد هر سینه را عدد کل شیئی و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده
 تا آنکه کل از نقطه تحویل محل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف خاصه
 سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر
 یومی را بصهار حکمی قرار داده که سکنه دین در این جنت با علی مایمکن در امکان سکنه ذکر دهند
 و در شهر اول که اشتر تبیع است خلق نافرمانده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد
 که اشتر حمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
 شش ماه بعد که شهور توحید است بمیراند خداوند موجودات را نه موت جسمی بلکه
 موت از نفسی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور بکبر است حیات میدهد
 خداوند عالم فرزول اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند
 و سه شهر اول نارائنه است و چهار شهر بعد بهاء ازل است و شش شهر بعد مادون
 است که بر نفوس کلینی جاری میگردد از بهاء ازل که او ممد است از نارائنه و در
 شش ماه بعد متعلق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر شتر گردد و
 شتر اخذ شود و کل خلق هم سکنه از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و
 شهور حج در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مراکبه
 هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را
 خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و او را مخصوص
 گردانیده بمن بطنفسره الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده
 و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود نمایند و نظر آن را در نقطه بیان ذات
 حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من بظهور او اند قرار داده زیرا که
 او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده
 نمیشود در او الا الله عزوجل و او است اول که باؤل شناخته میشود و او است آخر
 که باخر شناخته میشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته میشود و او است باطن که
 باطن شناخته میشود و او است که شینیت کل از او است و شینیت او باشد است
 بنفش او و بر نفسی که موفق شود در یوم او و سید و شصت و یک مرتبه توحید
 کند خدا را در آن سال محفوظ بماند از آنچه از سما تقدیر نازل میگردد و الله علی کفایتی
 حقیق و ثمره این عرفان آنکه در این ظهور که شانی از شون خلق است که کل مدل شد
 بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شینی در خود شینیت بنمیند الا
 بظاهر ارحم نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور
 همین مظاہر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاہر را و در نزد آنضا
 خاضع گردد اگر چه سشل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطنی نه اما ینفع المستغین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسما الله او باسم مؤخر او علی اوها جمعا او فاطما او الحسن و
 الحسین علیهم السلام لمحض این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند
 نفوس خود را با اسمانی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و اشالها و بهترین اسماء
 امی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و اشال این نوع اسماء متغذ و عید الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی مالا نهایه می توان در آن عروج نمود و اگر در حجه نبوت و
 ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء حسنه شجا و زکند و جمع بین اسم محمد و علی عظم
 کل اسماء است و اگر مکل اشال و کور مرتقی نموده شینا فشینا تا ظهوری که کل شیئی با اسماء
 الهی خوانده میشود که هیچ شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است بایکی از اسماء حق
 جل و عز مثل حلیم که از مطوعات است ولی مشابه است با اسم الله جل و عز و در این
 ظهور بسیار از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بگل که در یوم
 ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشد بر حد کمال اطلاق شیئی نمیکند الا آنکه مشابه
 یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم
 خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین
 مدل علی الله باشد یا انسان حسد و خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که
 روح توحید کل شیئی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند
 روح آن ارض ساکن میگردد و متلذذ و اگر دون اذن نشیند مضطرب میگردد بثنائی که
 غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی
 خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل
 زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدء عوالم جنت گفت
 آن زمان را و هیچ شیئی بجهت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود
 مثلاً این بلور جنت مجری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفشه در جنت
 است در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در صینی که ناموست دهنش بر او زده که
 یا قوت کرد آن وقت بمنتی جنت رسیده زیرا که وقتی که جهر بود بجهت انداخت

و امر ذی‌کبر را طاعت اگر بکمال یا قوتیت رسد که در امکان او دست چقدر بهامداد
 و همچنین کلیتی را تصور کن و کمال علو انسان در ایمان بخداست در هر طور و با آنچه
 از قبل آن نازل میگردد ندیده علم زیرا که در هر طاعت عظمای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا
 همه همچنین ظاهر است که در هر طاعت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
 بلکه علم علم بخداست و آن نیست مگر علم بطور او در هر طور و غنائی نیست
 الا بقدر سبوی او و استثنای از مادون او و آن ظاهر نیگردد الا آنکه با تشبیه
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را نموده که این متع است زیرا که انسان
 در صحن نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده و همچنین الی بالا نهایت
 تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر طور و می که او است از
 شکر او که محبوب است نزد او و الله بید می‌شاید. الی صراط حق یقین و شکر
 این امر این است که تذکار این اسماء از سمیاتی این اسماء خارج نگشته لعل
 نفسی با تجذاب سمای اسم خود در این ظهور لایق اهمیتت گردد که بدل بر من بطنفسه
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعضی اسم محجب گردی زیرا که در این کور قائل
 سید الشهداء علیه السلام بعینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور این ^{بظلاله}
 شبه نیست که کل باین اسماء محبوب نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینوفیت او از جسم وجود حق خلق شده که لایق
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا لعل افکی است در تحت الشری که در نفسی فانی میگردد
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نمونس با اسم رسول الله که اسی در امکان آن

ان بانا ترغیبت نامیده شده و محجّب مانند از محبوب خود و الله علی کلبشی شدید و بگردد
 مثل من بطنخیره الله مثل محکم است که فصل میکند ما بین طلای خالص از عسیران
 مثلاً اگر کسی بجهاء الله نامیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن باو است اینها
 آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفس خانی میگردد
 کانه لم یکن منه شیئاً مذکوراً

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا انی
 البلاد التي لا یکن الاخذ مخص این باب آنکه در هر طور ی آنچه ما علی الارض است
 و دخل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ما علی الارض در
 نقل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن
 دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده
 چگونه ما تضرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باو شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
 را که خداوند باو عطا فرموده بود از خود خود همچنین در ظهور من بطنخیره الله هر نفسی بر
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان باو و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد
 بجز و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
 حق ایشان نبوده چه الی الآن در نماز مانده همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
 مؤمنین بحق آنچه ما منسب با ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن
 وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از خود خود

باین حکم بر سلاطین صاحب اقتدار درین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن
 نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند اذن فرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگت تجارت
 میکند که برایشان است که بمبتدای وقت حساب خود را داشته باشد که ذلی از برای
 ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید با قدری که مقدر شود بر ماعلی الارض
 چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود
 ببنده نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از آزار نجات داده
 سبب دل بنور میفرماید و الله علی کل شیء قدير نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده
 که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین
 اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص و همه ظوری بهم همان
 قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت
 و که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده با و امر قرآنی عمل کرده
 بودند امروز ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشد قصور از عباد بوده
 ولی از بسبب آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یقرر من یشاء بامر و الله قوی
 عزیز و مکره این حکم آنکه در نزد ظهور من طغیسه الله کل ربی تربیت بیان شده باشد
 تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان با و خارج نکرد و اگر کرد حکم او حکم من لم یؤمن
 بانه میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من طغیسه الله بر نصرت او
 صحیح شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی بر
 تعوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعالی که در بیان نازل شده
 در صین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جمید از امر او تخلف جسته

پناه برده بجه از آنچه شمارا از مبدء امر دور کند و اعظام حجت بحبل او که هر کس اعم
 در روز و بطاعت او در کل عوالم نجات یابد و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیہ

من یشاء والله ذو الفضل العظيم

الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التي تؤخذ فی ذلک الدین ان ین فی من شیء لم ین له عدل بن ینک
 الانقطة البیان وان عزبت الشمس فلیحظن لمطلعا عند من یجر لادونه وان مادون
 ذلک یؤخذ اولاً عند الماء من بها کلها ثم یأخذ من منة الذین قد فتحوا باذن
 والیسیم کل علی قدر ما ینسکف وان ما زاد لیلغفن الی الفقراء ویصرفن فی البقاع
 وان یؤتی کل نفس ولو کان اطفال فی بطن امه خیر من ان یرف فی البقاع سوہبہ
 من الله ان کان وما یأمنیاً

لمخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلاوی که
 اختیاراً اسلام بخزده آنچه مال ین له عدل است حق نقطه بوده و هست مادام
 که شمس حقیقت مشرق با در اوج میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین
 بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من بطنفسره الله آنچه در نزد ایشان
 است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علماً بغير
 اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند
 جزای آن ناراست از برای ایشان کاشی لاله هست و اقرب بخداوند
 از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته
 حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زمان

بوده و تعریف نموده در حق حجت خداوند که بلا آن او بدگیری داده و معنی و آخذ هر دو
 دارند چه آنکه صاحب او حق واجب است بر آن چیزی که خداوند در سراسر آن موهبت او
 عطا فرمود از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بفنا مستغنی گردد ولی هر
 کس خواسته که خود را از نارنجبات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده قیامت
 و کل از بحر وجود او استند که خلق شده اند چگونه و ما بتفویع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت
 است سوال کرده میشود از عالمی که سجده الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی
 همین حرف از برای او شده است از هر غذایی نزد او لولوا مسلم اگر روح ایمانی در او باشد
 و الا هزاران هزار که آیه کلینی با کث الآ وجه را بشنوند گویا شنیده اند کلمه ولی نزد
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را دید نزد او مستراست از اینکه یوم قیامت سوال
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و عنید عالم کن له عدل
 بقدر بهسا. با از کل گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد از
 اعلی گرفته تا ادنی متنی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
 هر نفسی را آنچه شان و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف
 بقاع نامور بهسا میگردد یا آنکه کل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد
 در بطن اش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع
 اگر مرتفع شده باشد و الا از ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این
 باب و مژده آن اینکه در یوم ظهور من عظیم شده اند آنچه کل ماعلی الارض شیییت دارند
 از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول
 ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری چا

نموده که بر او حزن دارد نیاید از عید خود و حتمی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرمود
 از او منوع نه است از کل عالم کین له عدل که مالک نیگردد چنین شی را الا او زیرا که او است
 آبلیس کسشد شی خداوند و هر شی که باین وصف در صغ خود رسد لایق او است نه
 دیگری از ذره علو گرفت تا مختصای دتو ختم گردد و لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش
 حزنی وارد نیاید از خلقی که بچود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشی زیرا که
 کلشی با دشمنی شده و چنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشی زیرا که رضای
 کلشی با خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تر می نبوده و نیست که یکت
 اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از کل کلشی اگر با علی علو امکان خود رسیده
 باشند زیرا که وجود کل با او است چگونه و کل کل و همچنین الا قرب فالاقرب من
 حروف انجی ثم الاسماء والامثال ثم البیثین والصدیقین والشهداء والمقربین
 کل علی قدر ما قدر له لکن درجات من عند ربهم و کل له عابدون و اگر آیه لیس
 کسشد شی نزد مؤمنین بیان نتوان حفظ نمود و متعیر گردد فرض است بر ایشان
 که بجهت آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حتمی خود را از بهر الهی
 مانده برداشته باشد تا آنکه سنت گردد در ما بین کل که کل از کل باین منج قطع گردند
 و گمان نبرد که جانی که بجهت خداوند این نوع عمل نسرماید دیگری تجاوز نماید زیرا
 که در او امر او کل فصل بوده است و لا حول ولا قوة الا بالله العظیم

الباب السابع من الواحد النحاس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشرک من کل شی من لم یدر بملک الدین
 لان اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطره اعظما نسبة ذلک الدین

مخص این باب آنکه موهبته خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را میدادند
 بیلی بسوی او نداشتند و آن این است که بقلع نسبت از دون مؤمنین میان و
 وصل نسبت بمؤمنین ظاهراً رسیده باشد بایع و شتر می و دون ذلک من انواع الهدایا شفا
 اگر گلی برید یکی از نصاری باشد بچند که مؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رود
 کند مادامی که در یاد او است حکم اول جاری میگردد و بجز در انتقال ظاهر میگردد
 اگر چه سبب فصل هم هم رسد که یک نفس دون مؤمن بدیه از برای مؤمنی فرستند
 از حیثی که ذکر میکنم که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه سبب معدوم
 بگذرد تا آنکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی
 نیگونی هست مؤمنین میان تحصیل نموده لعل یوم ظهور حق شئی بمحض مالک وجود خلق
 رسد که محبوب او افتد زیرا که همه چه لطافت در ملک ظاهر شود رشخ است
 از بحر لطف جود او دان الله جل و عزلم یوصف باللطیف و انه هو اجل و اعظم من ان
 یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه که لکن انتم فی کل الاسباب و
 الاشیاء تسئلون **الباب الثامن من الواحد النجاس**

فی ان کل نفس ان یقره آیات البیان و عدم جواز نقصان عن عد و الواحد و من لم یقدر
 یقول الله ربی و لا اشکر بالله رسبے احد ائمة عشر مرة **مخص**
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه هر نفسی در حدی
 واقف و بشانی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این جسم هر چه میجوی
 غرض نموده و آلی که خداوند در او خلق نموده بیرون آورده و لکن قرانت آن را
 از روی روح و ریجان نموده هر قدر که فواید سلکند و مسگر در تلاوت نموده و کتر از

حدود احد ازین داده شده شمران این است که از مظاهر و احد تجاوز ننموده لعل
 برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت هدایت ایشان مستدی گردید
 و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میباید تجارت کند مالک آن من نظیر آن
 است که نفوس مؤمنه بقطعیان سپرده که باه تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
 آنه بخواهد مایه را پس بچورد کسی لم و بم نگویید بهر چیزی حکمی ببالانسیه نفوس در آن متحر
 هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی سله طهارت قرآن را در س گوید چگونه آن
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
 بچورد همه خود را عیا میکنند و در یوم ظهور من بظنیره الله تصور کن که این حسنت را بر
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
 وجود خود را و مایه تیغ بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز بینی
 در بیان یکی میگوید قاضی بیان قسم یکی شیخ الاسلام یکی محمد یکی امام جده و بعد
 باین اسماء فخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشه نمود و محتجب
 چه یوم ظهور من بظنیره الله الی بالانسیه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب
 ولیکن تصور نکنند که در صین زول بیان مثل صین نمود و است چنانچه صین زول
 قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نیکنند چون امروز می بیند عزیز است کل باسم عزت
 او مظهرند ولی همین قسم آن بود که در صین و رسال نازل شد و مظاهر است که در
 آن روز نسخ لایقی تمام شد و الا امیر المؤمنین علیه السلام در دایمبار کن خود مسجد
 نمیبآورد بان سخو که مذکور است قسم بذات احدس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من بطیفسره الله اگر کسی یکسایه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه
 بیان را تلاوت کند قدری تفصیل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام است در جمیع
 فتنی میگردد تا بمبداء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من بطیفسره الله
 را تصور کن که بمبداء دلیل برید او است و مستحب بشون موقوفه شود که او اجل آن
 است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفس حجت است زیرا
 که کل از ایمان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و
 اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود
 پس شمر در نفس حجت است نه در شئون ما تفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده
 مگر آنکه قصد شده که اطاعت کننده من بطیفسره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور
 خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نماید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی
 ولا اشرك بالله ربی احدی که اگر از روی بصیرت گویند بلا ریب در یوم قیامت
 همتی هدای حق خواهیم شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی
 الفضل من یشاء من عباده انکان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یدکر فی کل شیء اذا اراد ان یستعمل اسم من اسماء الله سرّاً او جهرّاً او التماساً
 مختص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای
 او مقدر شده که در نتهامی کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفضل در او ظاهر گردد
 و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و
 از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بتهامی کمال خود ظاهر

گردانند اذن فرموده ایشان را که بر ششینه را بجهت اسم او یا سماء العرش و عز
خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شئی نمیرسند الا طلعت ظهور شیت را که در او دیده میشود
الا الله معلمانق الیه رتبه جناد سنگ است در سین او نه بنید الاسبوح و در نون
او الا نور را دور کاف او الا کریم را چه ذکر کنند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا کند
التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بدکر بسم الله
الامنع الا الله تس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده
در این امر که هیچ شئی در او دیده نشود الا من یظن بصره الله که بده اسماء و صفات الهی
است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیج صاحب انبئی اظهار انبیت خود کند و در خو
نمیبیند الا او را که او قائم با بوده دست نه این است که تواند او را در خود
بلکه مثل او مثل مرآت است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
شیخ او است کل ما یقع علیه اسم شئی را در نزد من بظن بصره الله همین قسم تصور کن ا
عالم بگرد گرفته تا منشی الیه متحد که آنچه در او است از شیخ شمس ظهور داد است قبا
از ظهور او زیرا که لم یزل عنید او ظاهری بوده و نخواهد بود و دست میدارد و یو
که ظاهر گردد نه بنید در علم خود الا که کل منشی الیه کمال خود در بیان عروج نموده
نیست ذره طینی در قهر بجزی الا انکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
و کل مرایاتی گشته اند از برای استعد او طلوع شمس که بجزد اشراق ضیاء او که آیا
او است کل دلالت کند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید و

یور قلوب عباده التقیین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الیسا کل للرجال والدواتر للنساء یکتبون وکتبتن فیها ما یشتون من البیان
 لمخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان
 آنها را منت گذاشته و آن یکی است از برای رجال که ظاهر او باطن او و او
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
 کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن یکل نوشته شود اثر آن در نفس
 آن نفس ظاهر میگردد بحرف باحرف و النقطه بالنقطه و از برای مظاهر باه و اذره
 قصص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را
 واحد که بدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات و الارض و ما بینما و الله
 بکلی شیء محیط تا آنکه بر صد در افتده ایشان قصص شمس حقیقت متجلی گردد و نقل در یوم
 ظهور آن نیز اعظم دلالت بکنند الا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
 در او از کلمات مشرق از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
 نفس ظاهر میگردد بحرف باحرف و النقطه بالنقطه اگر چه بدین دایره بر آن بنی
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمات ما را نموده و نقطه
 فرقه و در ما یؤخذ حی و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و
 از این جهت است که بسم الله الامنع الا قدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا بحکم
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن بحسب وجود
 منتشر گشت کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر شئیت الله بر حسب بیان آنها
 جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم الکریم است
 و همچنین که در یکل یا دایره ظاهر شد و از حد با تجاوز نمود و نقل در سنین خمس ظهور

من بطغیره الله بشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بسا کل دوازده
 نوشته شده تجید او است و تزییه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی
 نزاد او باشد از عطیه جو داد و ثمر آن را خاصه بخورد اند در خطوط خمس یا ست یا بیست
 واحد چگونه در حق او ذکر عمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای
 این است که کل اهل بیان از حد و خمس بیرون نروند زیرا که در یکل خمس محیط بر او
 است و در دایره و او حافظه است این است مراد از نزدل او لعل مردم
 باین دو عطیه غلطی و موهبت کبری در صین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالسبک
 در او اولوالد و از در او بکلمه منقطع گردند اگر چه کور اگر ترقی نماید خمس سین بخش
 شهر خواهد رسید بل بخش ابوع بل بخش یوم بل بخش ساعت بل بخش دقیقه بل بخش ثانیه
 از ساعت و سه قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که بوده من مشیت و مانیشنه
 بنوینت غلت بل لم یزل قد خلق الله بیننا میونیه الصفة مشل النار و احراق میشود
 که نار تحقیق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح سفینی گردد و نور او متورکنت
 آنکه که در آن سفینه گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفت
 نامتی الیه حدوده و نفس کن در هیچ شان در کل این دوازده بسا کل الایکلا واحدا
 مشل آنکه آن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله ص که اگر او را
 نبود کنوینت ادن متذوت نیگشت در ایمان باو و نظا هر او و آنچه از قبل الله بر او
 نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشا بن کن بعین بعین این جوهر واحد را که سار
 است در کل شیئی که اگر در یوم ظهور من بطغیره الله در یکلی غیر یکل او دیده شود آن
 بنف محجب از او شده و لیکن او اظراست نزاد از خود او باو و آنچه او میکند قصه

نمکنند الا در اگر چه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی انه یرجع الی امرکله ان
 اتم تعلمون (الباب الحادی والعشرون الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس کبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تسعة
 عشر مرة اناکل بانه طومنون و فی الثانی اناکل بانه موقنون و بعد کبیرا الثالث
 اناکل بانه محیون و بعد الرابع اناکل بانه ممتون و بعد الخامس اناکل بانه راضون
 و یکبر ستة کبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول اناکل لله عابدون و
 فی الثانی اناکل لله ساجدون و فی الثالث اناکل لله قانتون و فی الرابع انا
 کل لله ذاکرون و فی الخامس اناکل لله شاکرون و فی السادس اناکل لله صابرون
 لمحض این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبه است از
 قبل او از برای من بطیفره الله و کل بالتبع و ظل خلال احکام آیه دارد میسایند
 از آن جمله اذن فرموده در نزد من مولودی چه ذکر چه اشی صلواتی مرتفع گردد به
 پنج کبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند در یوم قیامت رادک کند از
 مؤمنین من بطیفره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش کبیر
 در صلوة واحدی تا آنکه بدل باشد که بد آن از نماز بوده و رجع آن الی الواو است
 لعل یوم قیامت باول من آمن من بطیفره الله ایمان آورد و شئونات علیک اورا
 محجب نگرداند زیرا که این اربعانیت بر غیر مؤمنین صعب است چه با آن
 نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از خروج
 شجره حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماید الا آنچه ظاهر است و حال آنکه
 کلاً باعمال تسره آن عمل میگردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از زود همان نفس در نقطه بیان هم بین قسم تصور کن که هر کس داخل در
 باب شد باب از روی بصیرت سخات یافت باین عل نه باعمال دیگر زیرا که آن
 نفسی است که بد کلیشی از اوست بامته و عود کل شی بسوی اوست بامته چه
 کم نفوس که از صین ظهور شجره بیان نظر بر عرفان خود نموده و از آن محتجب گشته
 و حال آنکه عتده الله کل مکلف بوده آنچه مکلف شده اند و نزو خداوند اعلی و
 ادنی سواد بوده و هست و امروز که می بینی که کل مؤمنند با میر المؤمنین علیه السلام
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده سید
 چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعد اسم رحمن از برای او
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر بادتنی بیگشت از آنجا
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت امر است از برای صلوات
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد
 نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صاحب است بر من علی الارض که
 بنفی که عقد قیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین
 شنیده خود متحن گشته و نادیده گنبد طلا و عزا و در نزد کل دیده و اگر در یوم
 ۴ واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده این است بینه
 اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر آنچه حجت بر آن محبت میگردد
 شود که آنوقت اقرب از ملح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حنبت

میگردند با بواب آنها و می بینند صراط را که اوسع است از ما بین سماة تا بلایات
 و ارض مقبولات و در هر حال مراتب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم
 تلفزیه و ستمک بجمل کتاب گشته که با وی است کل منقین را و الله میداند کلیشی
 ثم تعیبه و ان الله کلیر بعبون

الباب الثانی والعشرون الواحد الخائس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیکم
 این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد
 این هم محکوم بحکم میگردد و الا آنکه نسله دیگری داشته باشد این جسد نفسان
 از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق
 او بنمای حفظ او که آنچه سبب کرده او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر
 در این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که
 امر با عظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر صیقل مستور
 گردد که سبب کرده جسد ذاتی او باشد در عرش خود لایحه ننماید این است
 مژده این امر که لک یمن الله علی من یشاء من عباده الله هو المبین القیوم و اذن
 بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید
 و از ما محجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد حاتم که اسم الله بر
 او منقوشش باشد اگر از مومنین میمان است و عاقلین مجدد آن حق است
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود فرستد و از فضل وجود خود آنقدر بآن

کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لوانتم باله و آیات توفیقون
 مژده این حکم آنکه چون عود کل بسوی مظهر یکتبر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود و آن
 وقتی عروج تراب اول رتبه او مبر است تا آنکه بنتی رتبه صفا که حد بلوریت هست
 رسد که آن وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در حین اجساد
 جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مثال برحق شوند تکبیر او و الله میدی من شاء بامر الله عزیز
 الباب الثالث والعشرون الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوحیة للاموات علی ما امر فی البیان

مفخص این باب آنکه بیچ فضیله من الله در حق عباد اهل ترازا این نبوده که اذن داده
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان نسرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و
 اذن داده که در وقت موت کتاب و صیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحدهیت
 او و عدل و این خلق و امر از برای اوست و اسماء بنقطه آیه و حروف حقیق
 و اظهار حسب بظواهر اسماء و امثال او و استیفا از آنچه دوست نداشته و ندارد
 محبوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن بظواهر
 که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او
 نازل شده و خط آن با در آتش اوست که یا بیدالی من بظهره الله رسیده بر حسن
 خط و اللف سن زیرا که طول ظوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینما نزد کل
 اصل از بر شیشه است ولی منتهای وقت نموده که ایماذ بانند نکلور حق نشود و او
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است رساند که این امر مظهر است که در نزد ظهور
 حق بر نفسی بشیشه منتراست ولی نمیداند که مایه اغترار او باز خود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت ظهور خود مثل ظهور
رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بآن ظهور
مردف کل نفرموده والا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده
بکمال مابین عمل کرده میکنند ولی بوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل درصین
موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر ملکات که با مر قبل او
این کلمه را میگویند درصین موت میگویند ولی نظیر این کلمه که بدل علی الله هست در
جیبی بغیر حق مستور این است که کل اعمال عباد منثور میگردد بهین قسم کل کتاب
وصیت خواهد نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهد داد و
خواهد گفت لا اشکر بالله شیئا ولی بوم ظهور نفوس خودتان منظر شرکی است
که نفی کرده اید و طغفت نیتید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید
و مشرک گردید قدری حشمت بر خود نموده که علمی که میکنید از روی بصیرت باشد
لعل بوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که بسد این کتاب من الله هست
ولی بما نطق به النقطه و رجوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من خلقه الله
چه با که می نویسید ولی کجی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناسد
بجستی که دین کل بر پا است ولی مجابهای نفس خودتان مانع میگردد مثل آنکه
امروز کل اهل قسره آن با مر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محتجب مانده با وجودیکه
حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بخواشرف ولی طغفت نمی شوند ندان است
که آنحصانی هم که این کلمات را می بینند طغفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان
میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نهضت در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع شود آنچه واقع شود

والله بصیر بما
 الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس
 انتم تعلمون
 فی بیان آن المظرات انواع و هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله
 ثم النقطة و آثارها ثم ما قد ذكر الله عليه ستة وستين مرة وما يحفظه الشمس وما
 يتبدل كميونته ثم كل من يدخل في ذلك الدين فاذا اظهر وكل ما نسب اليه ثم
 ما نزل من ايدي غير اهل ذلك الدين الى ايدي اهل الدين فان تطلع النسبة عنهم
 واثبات النسبة اليهم طيهره

مختص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مظراتی را مظهر محدود و فرموده
 که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدا میداد بیلی بر یکی از آنها داشت و کل نامراته
 من عند الشجرة از مظرات گشته که حق واقع امراته مظرات است نه نفس شیئی بلکه
 شیئی عرشى است از برای آن امر که آن امر آن شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام
 او موجد مظرات است بین که در حق عناصر جوهریه که مثل علی الله هست چه میگویند
 اگر بجهت خود هم حکم میکنند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت
 احتیاط از بسکه آب استعمال میکند رکت میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مظرات
 است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او و مثل نفسی است که قتل شده است
 را تحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر
 چه اسم حیوانیت هم لاین نیست با ایشان زیرا که حیوان ضرر بعضی نمیرساند ولی
 اینها ظاهراً است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مظرات تا اینکه دلیل باشد
 از برای طهارت من طيهره الله و ادلاء غزاه ولی کی هست که نظر بفرموده در مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر با نجا نمی رسید گویان هم خداوند عاقبت ایشان
 را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نمانند و الا شئون دین
 در هر طور سی در جای خود حق است مثل آنکه ظهور رسول الله که شد هر کس داخل
 دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع
 میشود که ایمان با او باشد این است که هر کسی شأنی را گرفت و از سبب محتجب مانده
 اگر علم بمسبب از برای کسی هست و به عمل با موفق گشت شئون و عینیه و دنیوی در آن
 ظهور از برای او هست و الا فانی میگردد گانه کم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و
 مظاهر می که مظهر است اول ایمان میان است که مبدل میفرماید جدا و را
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقا آیه از آن واقع شد
 شینی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش
 مرتبه که الله اظهر بر شینی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از خیر اهل بیان
 و وصل آن بابل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کل انما را ششم
 عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم باید بدل کینونیت که کل اینها در وقتی است
 که عینیت در آن نباشد و می که از زمین میآید بواسطه خلال با سواک اذن دلوه
 شده و عضو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شانی
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پایی حیوان
 که در یار شمس راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در
 بیان دوست نمیدارد که شاه شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدهد
 که کل با منتحای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کرده اند استه باشد چگونه دیگری و باسی نیست بر نفس مصطنعی اگر شکر حیوانی
 نرزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میادند و دستهای عاج و استخوان و امثال
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در سعادت رحمت خدا باشند لعل بوم بطور
 حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز
 خود را اعاده نکنند ولی صین فتوی بر محقق دین پرداختند چنانچه هر کس در کور قرآن
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضرتی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات و رعایت
 دین را نمودند و محسن در کور بسیار هر کس بوده بختهای کمال این مطلب را مشاهده نمود
 که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه خلافت
 بر حق نوشته باین چیز با خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدسات گشته
 که عند الله بیاه متور میگردد الا وقتی که سقرن شود با میان حق گاه هست در
 پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء میکنند که کل شونات احتیاط
 دین خود را محفوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل میکند و اگر نفس
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا میکنند و بر کسی که کلمه توحید که اصل
 دین است از بجز خود او اطلاع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
 اون ای اهل بسیار نکرده آنچه اهل قرآن کردند اظلام بر جا که عروج میکنند در
 مثال نفس حیوانی واقع شود که ضرر نفسی نرساند اگر نفع نتواند رساند لعل
 بوم بطور حق کسب نکنند آنچه که دین شمارا بر باد دهد و خود ملتفت نشود که این
 است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نمید زیرا که آن شمس

حقیقت عفو و مغفرت او شامل است کل خلق را همچنین که شایسته بر نفسی دون
 اظهار حب خود را از او لعل از بجز وجود و فضل خود او را داخل با میان بخود فرماید و سنت
 که از او بر او بگذرد اگر چه خود سبب شود چنانچه در صین جزا در این قیامت عفو می
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد بایات خود و حال
 آنکه یکی در بجز بود و یکی در بجز خدا و اما است که گوی از جنس شود از جزای حق او را
 و الله بحیثی المحسنین

الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الذی انعم به تخلفون قد طهره الله فی الکتاب

مخص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
 و آنچه دلالت بر او میکند از شمس تجلیه در مرایا از شمس جو داد بگذرد او کل را
 خداوند در نخل او مستظیل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
 میدارد که تطیف از آن را در نهامی کمال ظاهر سازند در مقام سینه در مقام
 عسر و عمره آن اینکه کسی در حق آن نسیه اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند
 که کل مطهر است از بجز وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل
 بر منظر حق در با من آنطورین عزنی از این جهت دارد نیاید چقدر در قرآن
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفسی که بدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی
 که خود در عقبات بوده پومی که مرحوم سیدضا بمنزل آمده در صین مرجع صاحب

منزل امربغیل بابی که بدان شجره طهارت باور سیده بود نمود و حال آنکه در شرحیت
ایشان دو کشتی باس در حین اقران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که
از حکم دین خود تجاوز نمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل سید و د چلوت که
فرع باقی ماندان یا عباده الله تعالی

الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقه یحضر من یدى الله وان صین
ما ینرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا
لا یحل علیها یعنی ان یرد الیه عدو الواحد لافوق ذلک ان یمیکه والّا
لا یحکف بهذا وان کان من احد ینخرج من یدیه من صنعہ لم یکن له عدل فاذا قد عفی
عنه فضلاً من الله فی حقه ان کان عتسائه من ذلک والّا یرمه لان الله قد
افشاء من ملک من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انه
خضال کریم مختص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان
اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت
یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رو بگرد گیر کنند
زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است
و اگر نفسی در بیان زد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و نود و پنج سؤال آنرا
که رد کند بسوی من بطینسره الله نه غیر او و کسی را نیرسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه
ما بین خود و خدا بر ذمه او نعتسلین میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد غفوی میفرماید میخواهد اخذ
یکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذكر دون ايمان والادرجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقعتی
 که است اگر از برای خداست محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروغ
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حتی کسی دون
 ذکر هجرت در حق آن نبی اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
 بلاک نشوند و عجب او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است
 آینه کشف شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او باین
 حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
 آنچه که لاین او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاہر واحد از او و از
 حین غروب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند
 بحمد خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر شایسته
 صبر در او الا و آنکه زد کنند بملک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
 کل ما قد بلغ الی منق حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور
 و من لم یوف بامراته یوم ظهور حتی ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس تسعین
 مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امراته من احد ان ینفق فی دینه و اذن
 داده شده از برای صائغی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او
 شیئی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در
 حین ظهور زد کند بملک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
 امر او خواهد نمود که دام عز از این عظیم تر است که ملوکی باطاعت مالک خود مفتخر
 گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده

از ماسوای خود نفس خود و کل از مجرد او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع زاین است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا و انکه محبت میگردد در نزد هر طور سی عرفان رضای او را این است که باطل میگردد آنچه که بجان خود نماند میکند و الا یعنی که باطل میگردد از کلمات خداوند بیرون نرفته و لله است کفشی و از این ستر است که هر چه بر حق دارد میآید از او است و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محبت گشت بر او وارد میآید زاین است که در حین احتجاب محبت الله در حق او بالغ نباشد که اگر محبت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمیگشت در حین ظهور رسول ص حجت الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بجان محبت دین ایشان ظاهر ولی چون محبت مانده باطل گشت اگر چه آنها بر قلب خود حضور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه از ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر طور حقی سلسله طور قبل بجان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محبت میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد ببدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چه سینه که باشد و او نباشد گوید هیچ چیز نبوده نیست و بر گاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده نیست و از برای او در حجت آنچه باو وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق حجت را مثل خلق کفشیست فرض کن آنچه ما میکنیم در امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر سر شینی قدیر

بکل شیء محیط و ما من آک الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد نحاس

فی ذکر الواجب فی کل شریبان ینذکر اللہ فی کل یوم خمس و تسعین مرة اللہ ابھی
 فی یوم الاول اللہ اعظم فی الشانی الی ان منتهی باللہ اقدم فی یوم التاسع والعشرون
 الشریب مختص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن منسوبه هر
 نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید اللہ ابھی یا اللہ اعظم یا اللہ اظہر یا اللہ انور یا اللہ اکبر یا
 امثال این نوع کلمات مستند لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه
 بشرف هدایت آن منسبہ اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت
 حروف حق متمدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادله بر آن محجب گردد زیرا
 که مثل این اسماء مثل کنونیات ادلاء علی اللہ است همین قسم که این حروف
 دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این
 کنونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعمت کرده شود نه
 این است که حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبب از
 برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است
 و حروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده میشود الا اللہ وحده
 و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق اللہ اند و در مقامی که دیده نشود در
 ایشان الا اللہ آن وقت حروف حقیقه ان یا عباد اللہ متقون که در آنها غلظت نمود
 اگر چه هر چه غلظت نمودند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنیو کنند در حق ایشان
 در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی علو ایشان بر آئیت افنده ایشان
 هست که دلالت نمیکند الا علی اللہ وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و

تفصیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی با ایشان که حین
نظر محبت میگردد بل همین قسم که در حروف الهه اکبر نمی بینی آلا الله را در آن
کیونیات هم مشاهد میشود آلا الله قل کل خلیل لله وکل له عابدون
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضاء بينهما باتمی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع
والشری من صغیر وکبیر ویحوز التزویل من من یتجر علی ما یرضی من المشتري والبیع
وهو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

لمختص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقق رضا بینما و اذن
فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استتلام رضا شود از طرفین
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده
خداوند تجارت را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه ناقص
و تراید با عمل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حق شاکر
باشند لعل و ریوم ظهور حق در بیع آیت شمس حیثت و شرای ما دون او باد
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد نقل بیکتینجی یومند کل العالمون
الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الثقال تسعة عشر حصص و ان بهاء تسعة عشر حصص من الذهب عشرة الف
دینار و بهاء تسعة عشر حصصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علی شیئ
و من لم یکل عندہ علی الحول ولم یبلغ مقدارها علی عدد حروف الطاء حسین اخذ
الکباء خمسمائة و اربعین مثقالا فقل ذلك فاذا بعد ذلك من کل مثقال ذهب

تحسناً و من النصه خمسين يؤتی حکمت ابیان ان لم تجاوز حدوده و مالہ ان سئل
 الا ان یأتی من یقدر لعل بذکب یضمر من لطیفی سره الله و کیونین بذکب من آشاکرین
 مختص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر
 موصوفه نباشد اذن داده بر اینکه کل بجسی که والی ایشان است در نصرت وین ایشان
 هرگاه یکت حول گذشت و مقدار آن از پانصد محسب شمال گذشت و واحدی مصغر
 نشد برید مؤمنی که بنورده قنوت رسیده باشد بر اینکه از هر شمال ذہب که نورده
 نخوردی باشد پانصد دینار و از هر شمال فخره که نورده و نخود است پنجاه دینار
 بمک بیان داده شود نقل در یوم ظهور من لطیفی سره الله از مجرد استغنی گشته و
 بر او حزنی دارد نیاید اگر چه بنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق آنکه بوده
 از برای من لطیفی سره الله که در آن ترکانف نزد اولو الالباب مشهود است ولی
 از برای منظرین ظهور خود اذن داده نقل در آنوقت حزنی بر او دارد نیاید و
 منظر نگردد که از حد و دالته تجاوز نماید و نفسی از اولی محزون گردد چه آنکه در
 بیان بیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگر چه با دخال
 سردی در قلب او باشد کاسیج علی ابعده تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگر چه با دخال
 حزنی در قلب او باشد زاین است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او اش
 را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض
 است باسم همان شیئت اولیة که در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته
 میکنند آنچه میکنند ولی ظاهراست در این ظهور که کل ظهورات نزد او شیخ است
 چه واقع شد بلکه آنچه ضرر از منسومین بطهور قبل او ظاهر گشت از منسومین بطهور قبل او

محنت اگر آنها تصدیق نکرده ضربی هم بر شعیان او وارد دنیا ورده ولی از مدعیان
 اقسام ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شبه نیست
 که در اطاعت بوجود خود موثین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این
 ظهور بر خطی رضاء الله حرکت کند از فتح ماعلی الارض مستثنی میگردد که بر تظلمین در
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای
 خداوند ماعلی الارض بوده دست که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستثنی
 شوند و اذن داده شده که مقدار بر شغال ذهاب نوزده نخود گردد و همچنین فضت
 و بهاء بر دو آنچه ظاهر است امروزه و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را نوزده
 صرف شود که برای می موثین بیان غیر فضت و ذهاب شغل بخرد تا آنکه کل در سعد
 فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و
 در صحنی که هیچ اخذ نشده حدیث را در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در
 نقل ماستحق داخل آورده اگر چه از برای تجتار در این حکم در بهاء ذهاب و فضت
 امروزه نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمه کسی بوده یک
 قران بر او است که بیت و شت نخود دهد نه بهاء آنرا و همچنین در ذهاب
 بیت نخود دهد نه بهاء آنرا الا آنکه بعین بیج و شری شود کل اینها از برای این
 است که نفسی در سبیل حق مخزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در صحن ظهور امری واقع
 نشود که خلق نار گردد در نفسی که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده و الله بیدمی
 من یشاء الی صراط حق یقین بیج جنتی از نفس علی با و امر الله اعلی تر نبوده نود

موصوفین و بیج نامی است از تجار و زارنده و الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر
خردی باشد در نزد عالمین باشد و آیات او و الله فیصل یوم العتیدین العلی باجتن و انا کل
من ضدنا فونک

الباب الاوّل من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر حبله اکتین فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة
المناجات و الله التفسیر و ستة صور العتید و انما الابواب فی کل ذلك
من الواحد الی المتعاش و ان تخون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف
خیر له من الآیات لیتلون بکلیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعداد عشرة
یحسب مختص این باب اکثر شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی
انگه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید برنجی
باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای وقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اول
آن را از آخر زیاد و بنیند جانی که در ارض صغیر محبوب خداوند باشد چگونه است
در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر
اینکه از نوزده جلد زیاد و گردد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاد و بنیند نه این است
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بکدام عدل
از این هم در علم خداوند گذشته که غلظت اعداد و حروفیه شود که این قسم در حق خلق
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات و حده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و مینه کبری
که دلالت نمیکند الا علی الله و حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث

بتفایر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در کل آیات ذکر میگردد و اگر چه
 فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نوانند در ک نمود
 ذکر شده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیت
 مشایخ و فواحد گشته باشد و در بصر و حدایت سائر باشند محل یوم ظهور
 حق تواند بصیماء شمس حقیقت مستغنی گردند و بقرب افنده خود نزد آن نیز اعظم
 حاضر شوند بدون شئون و نیت و نیت که ظاهر است و در هر یک اگر از کل مراتب
 خمس ذکر شود بر رفتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلاث اول ماه
 غیر آسمن جاری است و در رابع بعد بن لم یخیر طلعه و در ستم بعد ظهر توجیه و
 در ستم بعد نایذ کرفی الکن الکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهری و باطن بوده است
 بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
 در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد
 غیر واحد دیده شود که اگر کمی مزید گردد و عشرین میگردد نه اثنین ستر آن اینکه در این
 واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود
 نزد واحد اول تواند حاضر شد در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه
 شده که مجله شود ولی کل از مبدأ ظهور یک ماد بوده که در کل این حروف واحد
 همان حیوان است نه این است که خالق غیر الله بارزاتی و دن آن با معنی یا
 محیی سوامی او باشد بلکه این واحداً خلق او است که دلالت میکند بر صف
 امکان بود اینتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والا آن وحدانیت
 ذات لا یعرف بوده است و مفسرین بذکر می نمیکردند و او را داخل عدد نبود

نیست و معروف نمیکرد و بند سه و شمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین
 بیان بهدایت حروف واحد مته می گردند ولی مغزور نگاشته بجهت نقطه و حروف
 حتی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت
 و بهدایت آنها مته می گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
 و الا نظر کن چقدر نقطه تسران و حروف حتی این را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور هم مثل این ظهور
 فرض کن و مراقب باش که شبی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح
 آن در نزد من ^{نظمی} سوره الله مثل حدیقه است در کاف او چنانچه امروز کل قرآن و
 ارواح آن اگر از نقطه بیان بی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و
 و اگر لا جاری گرد حکم آن ظاهر نظر کن پسین که از حدیقه هم ضعیف تر است یا نه این
 است حکم واقع عنده است اگر چه در ظل بر صرفی هزاران حسد از نفوس مستطند که
 هر یک با مرئی از او امتسران مفتخر و معززند ولی کل بهان یک خیط قائم است
 که اون برید منزل تسران بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
 آیه نازل نسرموده بود که کل مومنین با بخیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
 رسد بکل بیمنقدر بهم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود
 مانند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اولی
 فانی میگردند چنانچه بسنونی که تصور کنند بقدر یا بعلیه یا بشون دیگر که متصور است
 بلکه این حکم حکم حتی است که فوق آن متصورند که بر صرف کماهی کلتشینه جای

میگردد نتحای جبهه خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتیاج نکرده
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر آنچه نازل فرموده از کل خلق
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شیخی اگر بر حق ستر باشند و
 نامه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی اظلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق
 نکند حق را آیا مژمی خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذاک بکدام برای او علم نبود
 و علم او آن است که علم بنجد او رسول و مظهر امر و مظهر حکم آن باشد و ما دون آنرا
 اطلاق علم اولوالاقتداه نمایند چنانچه در زمان عیسی تا ظاهر باین اسم بجهتند که
 اقرار نبوت حضرت عیسی علی نبی و علیه السلام نکرد مژمی بخشید در حق او و همچنین
 تصور کن نزد ظهور من بختیفره الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مشتمل او کردند
 نمی بخشید الا بتصدیق با و فقتعبرن ان یا اولوالعلم ثم آیاه تقوان در نظم آیات تر
 آن سوره بسوره اریک آیه گرفته نام اسم مستغاث نشستی گردد و منرا و راست کرده
 نزد هر نفسی یک صحیفه که اقل هزار بیت باشد از شعون بیان هر کس با آنچه مسئله
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محبوب میگردد و مثل
 بیان مشتمل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من بختیفره الله
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدریشی صبر نمایند نه اینکه یکی بمسند
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشعون حکم و یکی بشعون غز بلکه
 از او است و راجع با و میگردد و او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان
 نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در ما بین خود و خدا تامل میکنید
 همان آیتی که ما بین خود و خدا بآن توجه میکنید مثال او است که در افنده شما

با دوازده مجتوب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
 بوده که اگر او نشناسد خود را با اسم خود ولی بشنون و بیکر با آیات خود میشناسند کل را که
 بر هیچ کس بقدر شئی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند
 و فی الجمله داخل نام میگردد و حال آنکه بیانی که با او عمل میکرده از نفس او بوده و
 کتابی که بر او نازل فرموده با آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن خود
 خداوندی است در آخرت با او که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او
 نازل فرموده از کمن جو و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی است
 که با او مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه
 با بهاء قرآن آن هزار منقال ذهب است ولی بشئی از منزل و منزل علیه
 محتجب میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مژه وجود
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اوتق از هریشی است ولی بعلم بان
 ادب از هریشی است و الله یبدو کلشی تم بیعده قل انتم بما نزل الله فی
 الیام لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانی
 در آن ظاهر گشته نه این است که با اول از آخر محتجب گردند یا با آخر ناظر شده و
 نظر در اول نموده بلکه بر حرفی در مقام خود از بار و نور و صفت خود مذکور بوده و هست ولی
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آنست در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم با او امر او و الله یبدو

مرویشاء الی صراط الباب الثانی من الواحد لکس

حق یقین
 فی آن حکم البشر حکم اکثر و قدر ترفع حکم اکثر و امر انکلی بماء طاهر و آن الماء
 طهر طاهر مظهر فی نفس لثف و غیره و بنف و اوله تغییر و التذات و آن حکم بعض حکم کل و بالعکس
 مختص این باب آنکه خداوند عالم بجزد و فضل خود حکم ماء کایس را مثل ماء شیر فرموده تا
 آنکه کل در سه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بیاقعه فی عمل می نمودند مرتفع فرمود
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
 مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر حاصل باشد در هیچ متی نیست که در آن حوض نباشد
 مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکند اگر امر از قبل الله شود بگردد عبور مینمایند کل اهل بیان
 در این فضل وقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد در بیان حکم طهارت در این ماء
 ظاهر نشده الا بحکم ماه بحر تجسد که همین قسم که یک قطره آن بدل علی الله است
 کل هم بدل علی الله است و ما بنفطه طهر و ظاهر و مظهر بوده است و در حین تطهیر استیلاء
 ماء بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن گره ظاهر است
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
 و اگر در یوم ظهور حق حکم نفس نماید طهارت شیئی مستحب ندانست که قول او مظهر است
 نه نفس شیئی اگر چه ظهور او نیشود الا با مراد گو یا دیده میشود که کل اهل بیان بپیش
 حکم قبل او در ماء با منتحی ای اجتناب عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شیئی
 محتجب میگردد مثل آنکه امر و ظاهر است ای اهل بیان نگردد آنچه اهل
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتحی جسد و اجتناب میکنند و در
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردد که ظاهر کنند خود را بدان که در هر خوا

که حب غیرانه در آن باشد ظاهر نیست غذائت و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب
دو حرف واحد و من بختیم در او باشد ظاهر نیست عمدانته زیرا که حکم طهارت
جسد بر طهارت جسد ذاتی میسرود که اولن با بیان ظاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر
این بود امروز هیچ نشی از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال
آنکه حکم آنضا ظاهر است و همین قسم حسین ظهور من طغیسه الله ظاهر نموده کل خود را
بایان باد که اگر بوی بزار مرتبه در بگرد داخل شوی و خارج شوی حکم طهارت جسدی
نیشود چکنه ذالی گردد باین تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز
محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار
بیت در او تصنیف نماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینویت او را مبدل
میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه نموی میسد به بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
جاری گردد منتحای وقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو
را با نتمای کمال داشته باشد لعل در یوم ظهور حق تواند بنسیاه شمس مستغنی گردید
و اگر آن شمس حقیقت در آئی آنچه تصور است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم
شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل ناسند زیرا که آنچه امروز میکنند از امر
قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سوا است و حکم بعض از راه حکم
کل او است و بجاری نمودن آن بر شیشه که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو
مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماه یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد
که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مانی محبوب نیست تطهیر و
اگر مانی شیشه و دن ظاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء در اون نشود و از شئی طاهر اگر چه متغیر گردد
 طاهر است و اگر مخلوط بر آب گردد حکم مضاف باو میشود و با ما مضاف تطهیر
 جائز نیست تا آنکه اغناء بر فقر او نظهار ارتفاع نمایند و الا نزد خداوند امر
 اقرب از ملح بصراست ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء
 را با نتجای طهارت حفظ نمایند که اگر علی احاطه کند که این ماء کاس برارض غنیم
 طاهری گذشت بر قلب مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
 شده جهت سهولت است الا که ام نفس است که میل کند بقریب بان تا آنکه تطهیر رسد
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورت امر می یگردد که آخر
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد
 بلکه او امر طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و طهارت
 بشائی که هیچ نفسی از نفس خود بشئی کمزور نگردد چگونه رسد به گیری محل در یوم
 طهورانته واقع شود و گری از او مشا به شود که دون رضای او دون رضا
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبه
 مؤمن بخواطر قوه مشامته خود را حفظ نماید که رایحه دون جنی استشام نماید و همچنین
 در شر خود رواج دون مؤمنین را استشام نماید که از رضای محبوب خود بازماند
 و غفلت نشود قل اما الماء يطهرکم باذن ربکم ان یا عبدا لله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی آن الله قد حکم بان میزوا عباده کل قریه من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله که باین نعمت تسلط بود و اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
 ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه
 آن محل تطیفة بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بختی صدم
 تطیفة عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تطیفة در
 او امر دیگر نشده و غنی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
 کمال او نداشت باشد مثلاً اگر کسی بنامی عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در
 آن مکن است نرساند هیچ آتی بر آن شیئی نمیکند مگر آنکه لکن طلب نعمت
 میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حد خود
 وصول الی ماینتی در حد خود را تمتا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حق
 او ظاهر نکند از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مومنین بخود نماید و امر شده در این
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل
 تواند بلاخض راس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که بدون مرتفع میگردد
 مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق همیشه که سبب حزن گردد
 در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از
 زمین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من تطیفة الله خداوند
 عالم است که در چه حد ازین ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد
 واحد مراقب بوده که در هر سنده اظهار ایمان بجزئی ظاهر گردد از کل خلق
 که بعد از او نگیرد و آنرا طمض ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بطور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده شاهد در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هشتاد
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت با نظار ثمره وجود خود
خود بنفشه محجب ماند و لکن در ظهور حق منتحای سرعت نموده که امر الله امری است
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی ما یکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
قدر لحد فصل جسم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و سا باشد که از او مقبول نشود
الا انکم در ثمره بعد نظر بشود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان
مختص این باب آنکه بین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که کفایت
در ظهور حرف ثاب جوهر ارض را اخذ فرموده و در حدود دعاهستار داده و بر
که اشراف این کلمه بر این حدود و حمله اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که نفس در این اراضی سیل هدایت نفس
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزو اولو العلم ظاهر است و در پنج مراتب
توحید افشده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاہر توحید ان
لا اله الا هو در مریای می افشده مسجین مشرق میگردد و در عین مظاہر توحید ان
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاہر توحید ان لا اله الا الله در افنده
موصدین و در خاء مظاہر افنده ان لا اله الا انت در افنده کبرین و در میم
مظاہر افنده معظمین در مریای لا اله الا الذی خلق کل شیئی بامر مستظنی اگر
چه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّه ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از برده تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجهت حمد و
اسما خمس و بعد دهاء در هیکل انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
خطوط هارا در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور منظره الله
آز وقت از محل اشراق میسر میگردد زیرا که در ظهور فرقان که بعد از اشراق
ارضی گشت و در ظهور بسیار ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
ذرة مالا یحبه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد بر آینه امیثه که از فوق ماء
الی حدود مرتفع بر آن از الیاس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط
نگردد ولی حال که در قوه این خلق متع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت و دوازده هزار سال اگر در ایمان سخن
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد
هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در ارضی ممیینه باشد از کل ارض
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باور انیس کردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بپوشه
که آنچه سزاوار سحر جود او است بر کل ملکات اشراق نسبه نماید که مد کل از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در
ظل ایتوا الصلوة حشر میگرددند و از او میگردند و اگر کل ما علی الارض هم

متصل می شدند این کلمه حاوی بود بکدام قیامت این ظهور برپا شده بود الی
 مالا نحایه مدوید او متصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است
 علو امرانند و سمو حکم او که کل بان ممتدی میگردد و آن کلمه در مقام خود
 مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و بیچینی را خداوند خلق نفرموده اعزاز
 جوهر علمی که مفسرین باعلل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه
 شئون مایفزع بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که مشرق مؤمن با غیر او
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله است مؤمن
 شده اند و مادون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
 و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
 سخن و یکی بر او گرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و آقا در صورت
 انسانی هر دو بظاهر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل
 مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل
 حجر نرسد کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان انعکاس در او نیست این
 است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خداخواه
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
 و لیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهر است که
 مقبلین سخن بسیار مقلند و محبتین همان محجب و همین قسم در یوم ظهور

من نظیره الله فرض کن که آنچه شینیت در امکان هست یا بعد شگون میشود باو است
 اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از عدد و نظام سریه دیگر
 از برای شیر گریه کند که همان وقت مدوکل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهور
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شینی واحدی است که
 مثل آن مثل شمس است اگر بمال احد طالع گردد واحد بذات است در صفت ابداع
 و اگر غارب گردد واحد شخص است و در عکس اختراع و کل بنسب با او است از عالم
 بافته گرفته که جوهر توحید در آن شرق تا حد جناد که منتهی الیه ظهور فیض است
 منتفی گردد و الله لیکن فی عرف الرضوان من یشاء من عباده الله کان ذاهل عظیم

الباب النخاس من الواحد لاسدس

فی حکم التسلیم بان سلین الرجال بانته اکبر و بحین بانته اعظم و النساء سلین بانته اهی و بحین
 اجل مختص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظهر کتب تفسیر ظاهر و خداوند عالم از
 نازل بفسان بیان نموده و آن اول شجره است که کبیر لغت خدا را در ملکوت
 سماوات و ارض و ما بینها و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
 است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سخن محتوی امر شد
 در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذكر تعظیم او گردد و همچنین در اولو الله در
 باشد اهی و در جواب بانته اجل کل و ذات کند یکدیگر را و ثمره آن آنکه غسل
 در یوم ظهور من بطینره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند است لایق
 تقصص اکبریت و اعظیئت و ابهائیت و اجملیت در ابداع از اینکه وصف کرده
 نشود و لغت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسلام و امثال دین
 حقیقت واحد در محول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
 کل ظهور اسلام از او بوده همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود اما نفس بدو اگر چه ظهور رکن بجزیر ظاهر بود
 ولی مثل بر تسبیح بود فرآود او همان یومی که اظهار علوم نمود می نمود و آن از همان نقطه
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکند راجع بان میشد اگر چه آن روز آن مظهر در بین
 دیدی الله بود ولی ادو کل ممتد از او بودند بطور قبلی او و همچنین در ظهور بیان
 تصور کن که کل آنچه هست از او است و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آن نفس این امر نماید
 ولی چون در لیل ایل چشمها نبیند او را لعل کل برکت او آن محزون نشوند و کل
 بواسطه آن در بحر وجود ساز شوند تا یومی که خود را بشناسد بخلق خود و بفرماید که منم
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت
 در ظلال نار الله نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که می بیند
 پر شده سموات و ارض و ما بینها از او امر قبلی او و چون او را در آن هیكل بغیر عین
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر ببدو همان هیكل نظر کنند محجب نمی شوند همین معلوم
 که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلمین و ظل او را در همه امر نظر کن
 در کتب که چه کردند که تسلیم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان پس و همین قسم در
 ظهور من بظلمه الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کبریت

موجب از شروصدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین
 رسول الله ص میکنند و در مش حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم جمعی باشد
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند با اسم آن حضرت
 و وصف آن خدا دانا است که چقدر با اسم عیسی ع اظهار دین او را می کردند
 و ادن مش حقیقت بر دایمی هشت سال و بروایتی نه سال اظهار قرآن را می
 توانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من لطیف سره الله که وقتی که او ن ظاهر
 میگردد کل مؤمنین بسیار در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمه و
 بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و موجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب
 از لیل بصر کل هبساء نمورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
 او است فتمای وقت را نموده که در آخر هر ظهوری با ارتفاع آن ظهور از مبدء
 ظهور موجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله شکی
 علی الذین هم آمنوا بالله آیات و هم بلفشاء یوم القيمة موقوفون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کل الکتاب کلما آلاما انشئت او متقی فی ذکات الامر

نفس این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفس
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم انشائی که از این اشجار محبت ظاهر میگردد
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا نفس یا اجساد ذاتی
 با آنها سترزق نشوند فی بحین موت ایشان را درک میکند که ام موت غیر محبوب

که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن همین بشنا دین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز است و چگونه حکم اسلام بر آنها
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من عظیمه و الله جانی که در میدهد
 امری که اسلام بآن منقذ است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
 در شئون ما تفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر مخلوق کتب آله که
 در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله
 در کتب سابقه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین با آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد
 هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر آنها
 آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مراتب
 بالنسبه بیش گوید دیده میشود من عظیمه و الله می نویسد کل کلمه شهادتین را با هم
 خود واداست جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الجمله مؤمن با او گردد
 آنچه در بیان مالک شده همچو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور
 من عظیمه و الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اشارة این حقیقت
 وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان مادر یوم ظهور حق متحل
 میشوند آنچه متحل می شوند این است مراد حق چنانچه همین ظهور رسول الله ص
 در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها مستریقی بوده اند با آنچه من عند الله بر
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست
 که در یوم من عظیمه و الله یکت آیه از آیات او را تفاوت نمودن اعظم تراست

از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود
 اگر چه نفس آید واحد باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه با علی درجه علوی بیان رسیده
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله امی اهل بیان محجب نامده از رزق بیع خود در
 ظهور من طیسه الله و محجب نامده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که باز آن قیل
 او سترزق کنند و باز رزق بیع او محجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر
 توانید درک نمود و الله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد الساکس

فی الکحاج و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً
 من الذهب و لایل القری خمس و تسعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من تسعة عشر
 فی کلتیها و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدد لا بنفس الواحد
 و یرفع الانقطاع و ثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله
 لخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
 انقطاع را تا آنکه بزیج نفسی ذئی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضا
 مره و مره و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا دست و راضی است بحکم
 او بطوری که در مواقع خود فضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
 آیه را انتی انما لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب الیربی و الایبری رب
 العالمین با آنچه مستدر شده از حدود هر همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند
 بر لوی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشره او اگر از برای او باشد
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای احسب مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذنب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده
 مثقال عدد واحد و در مرتبی و منزل واحد واحد از مزید شود یا نقص شود که این پنج حد
 تجار از نیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرمی بهمین قسم در فضه مقدر شده من
 عند الله که بفق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکثر از آن اگر قدر عشر
 عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و رحمت
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر التوف
 اللف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر
 آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند با آنچه که حلیت
 اقتران بر آن منقذ می شود که کلمه الله باشد نعل در یوم ظهور من نظمیده الله
 از مرآت این کلمه که مثل علی الله هست تجار از نمایند که اگر کسی در صین ظهور او ایمان
 با و نیاورد اگر چه لکه گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آن روز بار او ثابت شود آنچه
 می شود از مواقع دین چنانچه کل مل چنان گمان میکنند که لکه میکنند آنچه میکنند
 ولی از برای خدا اگر بود چه امر و دیشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور الله
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر
 کسی لکه عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگورند لکه میکنم یا
 آنکه آیه و ان صلونی دنکی و محیسای و مانی لکه رب العالمین بخوانند عند الله
 کاذبند و الا حکم دون لکه در حق ایشان نمیشد بلکه بر عم خود از برای او میکنند
 بر او میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بفرمان همین قبول میگردد و باطل

می‌گردد و اگر در بیان انی صین ظهور کل عمل کند لکن عاقلند لکن زیرا که در ظل
 مرآت او مستقرند عند الله مقبول میگردد دل ایشان ولی در نزد ظهور من نظم الله
 اگر از برای او کردند لکن کرده آلا ما جعل الله بین الحق و الباطل اثنا عشر آیه هر کس از برای
 او کند در ظل آلا الله مشهور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نعی مشهور
 میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مرآت مثلاً آنچه که است عیسی ع
 میکنند بجان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ع که آن زبان مرآت دل
 علی الله بوده ولی صین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
 آورد آن بوده که از برای خدا عادل بوده و الا کذب کل عند الله ظاهر گشت
 بپیمبری که نزد رسول الله ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
 برای او تغییر نبوده نیست و شهادت بر شیئی نشان قبل از شهادت در دادن
 ذکر میشود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که شیت اولیه باشد که در
 هر ظهور مابین او مابین خداوند است و مابین ذات غیر او کسی عالم باو
 نیست و اولم یزل و لا یزال شاه بر کل شیئی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کلی شیئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شیئی است بعد از وجود او لا
 یعلم احد کین هو الا هو سبحان الله عما یشهدون و هیچ شیئی سبب نجات
 نمیکرد الا آنکه کسی در لکن صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیکرد مگر
 آنکه در نزد نفس خود بجان آنکه از برای خدا است مخفی گردد و الا هیچ نفسی
 نیست که با بین خود و خدا بجواب که عصیان او را کنند بلکه کان میکند که لکن است
 و حال آنکه لدن الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نفس

در نزد ظهور من مخصمه الله که کل عالمین از برای خداوند در بیان بحیث آیت
 الله عامل شده اند و آن روز هم که بیان حجت است چگونه میشود که از برای او
 عامل شوند چنانچه در همین ظهور بیان بکل اهل قرآن همین قسم گفته شد ولی آنکه از
 برای خدا بنور نوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم اشخاص میفرماید عباد و خود را که بشناسند خود
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الله شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر الله عامل بوده اند و
 متدین بدین عیسی آ و ما سوامی آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت
 عیسی روح الله بدین نبوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او
 عمل کند و داخل نارسود همچنین نزد ظهور بیان مشایخه کن آنچه اهل قرآن داخل
 در آن شد لله بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان میکرد که لله میکند
 علی عند الله از برای دون او می کرده و مراتب دون و اسما آن نزد منین
 بیان ظاهر است که اطلاق بر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
 از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ظاهرا مراد در نزد آن اگر کسی عمل
 کرده است از برای مظاهرا مرحق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب پدی باشد
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیکرد و مرآت لله در قبل رسول الله ص
 بوده که مرایای ثانیة و عشر تجلی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته اند از
 برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاهرا مراد متظل گشته اند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا اقتران
 بکسر نظر امر قبول میشود بر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای منظر
 قبول می گردد مثل میزیم و رانجیل و فرقان تا در بیان و من جلیسه الهه بر توحید
 گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ع روح الله
 و همچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حق آن در آن
 زمان اختصاصی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه این
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی مختصر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی
 باشد که در شرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما راجع بسوی ایشان
 ما راجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص با و ایمان نبیا آورده کل آنچه از
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق
 نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان بر رسول الله ص و ایمان بچروف حق او
 و حال آنکه می بینی که در هر کس از برای خدا بچروف واحد در انجیل عمل میکنند
 حال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در تشریح آن نظر کن از اول
 ظهور آن تا سه هزار و دو سست و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی
 بودند که از برای محمد و آل محمد ع و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت آنچه
 از برای محمد ع بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمومنین نبود صادق نبود در این که

او است از برای خدا و همچنین الی ما ینشی الی آخر الالباب ولی از همین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده مجتهد و مظاهر امر او است که از برای خدا بوده
 بنقطه بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من طغیسه الله خواهی دید که کل میگویند
 که ما از برای خدا عالم و مجرد و احد مؤمن ولی اگر همین ظهور یاد از برای خدا عمل
 کردند بر آینه صادق و آلفانی بحین باطل میگرد و آنچه ما بین خود و خدا از برای
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین بیان که
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنجا جاری می شود زیرا که آن آیتی که بعد
 ما بین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جمال الله در فواید خود میکند و قصد
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من طغیسه الله بوده در افنده کل قبل از
 ظهور او و اون آیت نزو اد مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
 شجره حقیقت نظایر آن برجست عبودیت بر افنده کل تجلی میکند ولی کینونیت آن
 بر آیات افنده تجلی میگرد که در آنجا دیده میشود الا الله و صده و صده که اگر
 این نباشد چگونه میشود که بعد ما بین خود و خدا الله میکند و مظهر حقیقت از او قبول
 نمی کند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا می کنند شبه آیه حقیقت است که از آن شمس
 حقیقت در او شرف شده مثلا اگر رسول خدا تعلق نفرموده بود که عمل کنید الله
 بر آینه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر گویی بعبارت دیگری گفتند در همان
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبسوط بوده تا آنکه منتفی شود ببد
 که بدنی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتفی شود بطورات بعد که نهایتی از
 برای او نیست مثلا یعنی که نفسی ما بین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد می آید

آن ایتمی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایتمی است که از شمس جود او در او
تجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور تبسّل اگر بگوید
این آیه بواسطه رسول الله ص است تصدیق میکند زیرا که غیر از این تشبیه و ندیده و
در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقتران و نفس که الله عمل میکردند
مثلاً سید الفهماء چون که از برای رسول خدا ص میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن
حضرت وارد آورد پیش خود الله میکرد و حال آنکه که دن الله بود و آن ایتمی که او
ما بین خود و خدا در او نمیدید الا الله را در آنوقت آنحضرت ایتمی که این ایتم بود در حقیقت
خاص که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود الله میکند با او میکند و از برای او اگر
چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور من نظمی الله
پیش خود نشست که ما الله میکنیم آنچه میکنیم که این ایتم که شما توجه با او میکنید الی الله شبی است
از شمس جود او در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد الله
تقابل بسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و
الا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای
من کنید راجع من نمیکرد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن تواند درک نمود آن
ازل را بلکه اگر درک کنید نظمی او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این
مظهوراً مثلاً وقتی که نفسی که امر با ما این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و
حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او بان صود نموده ایتمی است که بظهور
قبل همین کینونیت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر
میدانست که این همان نقطه فرمان است در ظهور از برای او که ایتم که در کل سلیمان است

که باد توجه الی الله میکنند از او بوده برآیند راضی نشد که بر قلب او خطور کند و
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز با من خود و خدا بر رسول الله متقرب الی الله
 هست در بوم من بطیفسره الله هم همین قسم کل ثمنین بسیار معنی میشوند که پیش
 خود همان میکنند که الله میکنم ولی بر آنکه میکنند شمس بخوبن آن آیاتی است که قبل از آنها
 متقرب بخدا شده اند و در انفس تجلی شده و نمیدانید که اگر بدانید بیچ ناری
 از او داشته ترنیت که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال
 آنکه از اول عشر تا آخر عمر بآن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از
 برای خدا کند بین چند را عظیم است که اشخاصی که واقعا الله میکنند در آفاق
 که از برای محمد و مظاهر امر او باشد و در انفس که با آیاتی که از حروف واحد
 فرقان در آنها تجلی است میکنند ولی چون از سه امر مجتهد این است که لود
 الله واقع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع مختلف در ظهور بدیع از شمس
 حقیقت نمیریزد بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم الله در حق
 آنها میشود الا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و
 قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن بین بیچ تسع عشر آیتی بر خلق نگه داشت
 مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باوستهین بدین او بوده اند و در آن ظهور عالمین
 باو الله عامل بوده اند اگر غل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فیہ میکرده اند حال نظر کن
 تا ظهور فرقان که کل آنچه الله میکرده اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر الله
 بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشوند و همین قسم در ظهور من بطیفسره الله با
 بطهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهر نمیشود الله بودن او را

مگر آنکه از برای سرف و احد باشد حکم مایکثر در شیخ شیخ در صفت خود حکم واحد و احد
 او جاری میگردد که در یوم ظهور من لطیفه الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است
 که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من لطیفه الله باشد و بعد خود
 حتی با و نخلی میگردد و بعد واحد اول شکر میگردد تا یوم ظهور اضرای من لطیفه الله
 که در صحن ظهور او کل باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که
 نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است
 که منتی میشود بحدی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در تدر وجود و
 حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت بگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا
 فاصله بگیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق شمس حقیقت نتواند هستی
 شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده برای آنی که تقدم بر آنهاست همین
 قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس برتی را که اگر خود بنفش شمس حقیقت برخورد
 نتواند بهدایت او هستی شد چونکه در رتبه و تودافع گشته اگر چه در آن رتبه هم
 اگر ناظر شود بمسبده امر فی النور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسریه خود و آن عالم بعالم توفیق
 خود تا کم کم منتی شود بکسی که میتواند کلام ابواب چندی را بفهمد و کم کم از آن منتی شود
 تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام الله را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکسی رسد که
 کلام رسول را بفهمد و آنوقت بر عالم افشده وارد گردد که بتواند کلام الله را
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علو
 رسالت او در نزد او ن لاشیبه میگردد ولی بر آن برمی اگر یومی یک کتاب

شود که خاضع از برای شمس خبیثت نمیکرد زیرا که این همه حجب واسطه فوآد بوده
 که تا فرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهراست در این جبل ماکو که در برشان
 آیات الله نازل میگردد ولی برنگان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف خطا بجزق حجب
 که نفوس واسطه با شمس شود فی الجمله در صفت خود مؤمن باشد و آیات او میگرددند
 چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در
 کینویت او بود که مقترن با کل توان ذکر کرد چگونه بیثون و یکر رسد این است معنی ما یضمر
 علی قلب البتئی افضل من عبادة الطلین زیرا که آن نفس با آن جوهر متحد حین
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بجز
 واسطه نفس با دستدی شده حین استماع مذکور نمیکرد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
 ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهادی بیان محتجب نگشته در
 نزد ظهور که مثل شما ما بعین متم است که ذکر شد بواسطه ما لانه صاب عرفان کلام حقیقت
 را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن متعجب نگشته اگر مترتب
 نمیکردید که کل کینویات و اعمال اهل بیسان نزد او مثل صدیق است در کف او
 یقلبه کیف بشاء بایشاء کسی که مرایای کینویات شما را از طفل لله بیرون میبرد
 ولدون الله میکند بجزیی که محتجب بشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد
 فلستکون فی خلق افندکم ثم علیه تسندون کل این بیانا از برای این بود که اقترابا
 لله شود ولدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گوید دیده میشود
 که حین ظهور من طیفه الله که کل ما من خود و خدا لله میکنند و حال آنکه اولدون الله
 در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که او لله عند الله کرده همچنین در بیان

کسی از برای حروف واحد کند که کرده تا منتهی شود بحکم ادنی در که اگر از برای ارتقا
 بیان است لکن میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از
 مظاهر آنچه آن اد امر شده لکن شده ولی از صین انقطاع آنچه طبق او امر آمده
 لکن شده مثل علامی فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انما هی و ابواب
 بدی علی نموده در این ظهور هم تا نص منقطع گشته آنچه شود با دلالت است ولی بعد از
 انقطاع آنچه طبق او شود لکن است از حروف واحد تجسود نکرده لکن در یوم ظهور
 قیامت تواند بهدایت آنها منتهی گشت همین قسم که لکن ثابت نمیگردد الا اکملان
 شی در رسول الله باشد و همین قسم از آن بسد گرفته تا آنچه او امر آن منتهی گردد لکن
 صدق میکند الا که از برای مظاهر امر او کرده و هر کس مطابق آنچه در بیان است
 عمل کند شبهی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود با وجود و کمال تراقب را داشته
 که در نزد ظهور من لطیفه و الله آنچه لکن کرده بیدار بدون الله نشود که اگر از برای او
 شد لکن و لفظ بوده و الا باطل میگردد بیا ما وصیتکم الله ربکم ان اتمم به تعلون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدلال بغیر کتاب الله و آیات الی بیان و محجز الكل عن الاتیان مثلها
 فلا دلیل له و من یرد می معجزه بغیرها فلا محجز له و من مدعی الآیات فلا یتعرضه احد
 لا بدان یقرن ذلک الباب فی کل نفعه عشر و با مرة واحدة و یحکرن فیما نزل فیہ البلیل و انحصار
 محض این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل مشئون شجره حقیقت منقطع غیر او است
 از مثل و قرین و شب و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو آوازا